

به نام یگانه هنرمند هستی

مربیان محترم، دانش‌آموزان عزیز : سلام

نمایشنامه‌ی «**مهر ابله**» نوشته‌ی برادر گرامی جناب آقای **قباد بیرانوند** از لرستان، یکی از متونی است که در کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی اداره کل فرهنگی و هنری معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش، انتخاب شده است تا برای اجرا در مدارس پسرانه‌ی دوره‌ی اول و دوم متوسطه به صورت زنده عروسکی در دسترس شما عزیزان قرار گیرد.

ضمن تشکر از نویسنده‌ی محترم و اساتید گرانقدری که ما را در این امر مهم یاری داده‌اند، چنانچه تمایل به اجرای این اثر داشتید، جهت هماهنگی با این کارشناسی، از طریق سایت تخصصی FilmNamayesh.pt.medu.ir و یا شماره تلفن ۰۲۱-۸۸۸۳۰۸۰۷ اقدام فرمایید.

همچنین سایر همکاران محترم فرهنگی و یا عزیزان دیگر که تمایل دارند نمایشنامه‌های دانش‌آموزی خود را در اختیار مربیان و گروه‌های تئاتر دانش‌آموزی قرار دهند می‌توانند از طریق سایت مذکور و یا نشانی الکترونیکی goroohonari@gmail.com نوشته‌های خود را ارسال فرمایند تا پس از بررسی و تأیید، در همین سایت بارگذاری شود.

با سپاس و احترام

کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی

اداره کل فرهنگی و هنری وزارت آموزش و پرورش

آذر ماه ۱۳۹۴ / تهران

نمایشنامه‌ی

مهر ابله

بر اساس درس «دوستی با ابلهان»

از کتاب فارسی سال سوم دوره‌ی اول متوسطه

نویسنده : قباد بیرانوند

ویرایش فنی و ادبی :

کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی وزارت آموزش و پرورش

آذر ماه ۱۳۹۴

شخصیت‌ها :

مرد جوان

خرس

اژدها

مرد رهگذر

مگس

گروه هم سرایان

مرد ۱

مرد ۲

جوان ۱

جوان ۲

پسرک

پدر

جمعیت و مردم رهگذر

گرایش زنده عروسی

ویژه‌ی دانش‌آموزان پسر دوره‌ی اول و دوم متوسطه

صحنه ۱

(بیابانی است با بوته‌هایی از خار، جوانی تنومند که بقچه‌ای در دست و شمشیری بر کمر دارد، زیر آفتاب گرم بیابان در حال گذر است.)

مرد جوان : (با خود واگویی می‌کند.) تا شب نشده باید به خانه برسم. (صدای حیوانی او را بر جای خود میخکوب می‌کند.) دست به شمشیر می‌برد و با دقت اطراف را می‌پاید. صدای حیوان دوباره شنیده می‌شود. (مرد شمشیر را از غلاف بیرون می‌کشد.) حتماً حیوان درنده‌ای است و قصد جان مرا دارد. اگر بترسم کارم تمام است. گاهی باید خود به مصاف خطر رفت.

(بقچه را زمین می‌گذارد و به سمت صدا می‌رود. ناگهان در پس چند بوته‌ی خار بزرگ، اژدهایی را می‌بیند که بر دور خرسی حلقه زده و قصد بلعیدن او را دارد و خرس تمام زور خود را می‌زند که خود را از چنگ اژدها رها کند ولی بی‌فایده است. مرد جوان می‌ترسد و از آن جا دور می‌شود. بعد از چند لحظه می‌ماند و با خود فکر می‌کند.)

باید کاری کرد. از جوانمردی به دور است که بگذارم خرس بی‌چاره، خوراک این اژدهای بد کینت شود.

(به چالاکی خود را به معرکه می‌رساند. خرس در تالاش برای رهایی، ملتسمانه به جوان نگاهی کرده و ناله می‌کند. مرد جوان با شمشیر ضربه‌ای بر پشت اژدها می‌زند و او را زخمی می‌کند. اژدها خرس را رها کرده و خشمگین به مرد جوان حمله می‌کند. جوان به او فرصت نمی‌دهد و با چند ضربه‌ی پیاپی شمشیر، او را از پا در می‌آورد. خرس که نجات یافته، در فاصله‌ای دورتر، خسته و زخمی، جوان را برانداز می‌کند. مرد جوان خطاب به خرس.)

تمام شد. دیگر اژدهایی در کار نیست. تو نجات پیدا کردی.

(خرس با تکان دادن سر و ناله‌هایی ضعیف، شکرگزاری خود را نشان می‌دهد. مرد جوان لبخندی می‌زند و با غرور شمشیرش را پاک کرده و آن را غلاف می‌کند. بقچه‌اش را برمی‌دارد. نگاهی به خرس می‌کند و راهش را ادامه می‌دهد. خرس بلند می‌شود و درحالی که درد می‌کشد، لنگان لنگان به دنبال او راه می‌افتد. مرد جوان با شنیدن صدای پای خرس سر جای خود می‌ماند. آرام دست به قبضه‌ی شمشیر می‌برد. زیرکانه رفتار خرس را زیر نظر می‌گیرد. خرس با ترس و تردید به او نزدیک می‌شود. مرد جوان خطاب به خرس)

فکر خوردن من را از سرت بیرون کن. و گرنه سروکارت با این شمشیر است. همین الان از چنگ ازدها نجات دادم، فراموش کردی؟!

(خرس روی زمین دراز می‌کشد و رفتاری حاکی از تشکر کردن نشان می‌دهد. جوان از حرکات خرس خوشش می‌آید.)

چه خرس باهوش و قدردانی! کاش مردم نیز مثل تو قدر من را می‌دانستند!

(با احتیاط به خرس نزدیک می‌شود و دست نوازش روی سر او می‌کشد.)

پاشو رفیق که تا شب نشده باید به ده برسیم.

(او راه می‌افتد و خرس نیز لنگان لنگان به دنبالش حرکت می‌کند.)

وقتی به خانه برسیم زخم‌هایت را مداوا می‌کنم. فقط مواظب باش به کسی حمله نکنی که مردم دل خوشی از شما ندارند.

(درحالی که مرد جوان، خوشحال به همراه خرس، راهش را ادامه می‌دهد، گروه هم‌سرایان وارد صحنه می‌شوند. و با موسیقی و حرکات موزون شروع به خواندن اشعار می‌کنند.)

هم‌سرایان : خرس هم از ازدها چون وارheid

و آن کرم، زآن مرد مردانه بدید

چون سگ اصحاب کهف آن خرس زار

شد ملازم، در پی آن بردبار

(حرکات و شعرخوانی گروه هم‌سرایان ۲ بار تکرار می‌شود.)

صحنه ۲

(میدانی در روستا. مرد جوان با غرور و تکبر، خرس را به مردم نشان می‌دهد. جمعیت دور تا دور میدان حلقه زده‌اند و با ترس و تعجب، به خرس نگاه می‌کنند. هر کسی چیزی می‌گوید.)

مرد ۱ : عجیب است! باور نمی‌کنم که خرسی این گونه به یک انسان وابسته باشد!

جوان ۱ : خوشا به حالش! چه قدر نیرومند است که این خرس وحشی را رام خود کرده است!

مرد ۲ : خرس هر چه باشد خرس است. نباید به دوستی او اعتماد کرد.

جوان ۲ : می‌گویند این خرس را از چنگ اژدهایی بزرگ نجات داده است.

جوان ۱ : (خطاب به جوان ۲) سه تا اژدها بوده‌اند. من خودم شنیدم که هر سه را کشته و خرس را نجات داده است.

(در تمام این مدت مرد جوان با خرس بازی و شوخی می‌کند و خرس نیز، اداهایی در

می‌آورد. خیلی از مردم از حرکات خرس و جوان، خنده‌ی شان می‌گیرد. در این هنگام

پسرکی که دستش در دست پدرش است جلوتر می‌آید و رو به پدر می‌کند.)

پسرک : پدر! این همان خرسی نیست که در بیابان به شما حمله کرد؟

پدر : پس قصه‌ی خرسی که می‌خواست پدرت را بخورد می‌دانی؟

پسرک : آری، خودت برایم تعریف کردی.

پدر : درست است. این خرس ممکن است همان باشد.

پسرک : پس چرا این مرد با او بازی می‌کند؟

پدر : چه بگویم پسر! شاید دیوانه باشد و گرنه آدم که نباید به یک خرس اعتماد کند و این گونه هم بازی او شود.

(دو نفر با ترس و تردید به خرس نزدیک می‌شوند. خرس نعره‌ای سر می‌دهد. آن دو نفر

می‌ترسند و فرار می‌کنند. عده‌ای نیز ترسیده پا به فرار می‌گذارند. مرد جوان از ترسیدن

مردم، خنده اش می‌گیرد.)

ادامه دارد ...

مربیان محترم پرورشی و فنی و دانش‌آموزان گرامی که تمایل به اجرای این نمایشنامه

دارند، برای دریافت متن کامل نمایشنامه با کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی وزارت

آموزش و پرورش تماس حاصل فرمایند. تلفن : ۰۲۱-۸۸۸۳۰۸۰۷